

رحیم رضازاده‌ی ملک

پراکنده‌هایی از دخو

(۱)

در صفحه‌های ۳-۴ شماره‌ی ۱۴ هفتگی نسیم شمال (رشت) مورخ
(چهارشنبه) غره‌ی صفرالمظفر ۱۳۲۶ (هجری قمری / ۱۴ حوت (اسفند)
۱۲۸۶ هجری شمسی / ۴ مارچ ۱۹۰۸ مسیحی) قطعه شعری در یازده بیت
معنون به "مکتوب قزوین"، به مطلع زیر آمده است:

(مکتوب قزوین)

به عرش میرسد امروز الامان دخو
بسوخت از غم مشروطه استخوان دخو
و بعضی از ابیاتش این است:

در این ولایت قزوین ز ظلم استبداد
به باد رفت به یکباره خانمان دخو
چو گشت نیر مشروطه طالع از ایران
بگشت روشن از اشراق او روان دخو
طلوع کرد چو خورشید کنستی توسیون

همیشه صحبت او بود هر زبان دخو
فکنده آتش ظلم و عنساد و استبداد
امام‌جمعه‌ی قزوین به دودمان دخو
ز ظلم کینه‌ی این مستبد میش‌نما

به سنگ کرده اثر ناله و فغان دخو
یکی ز حلقه به گوشان اشرف الدینم
اگر که درج شود شعر خونفشان دخو

و نیز در صفحه‌ی ۴ شماره‌ی ۴۹ همان هفتگی نسیم شمال (رشت) مورخ
(شنبه) ۲۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۷ (هجری قمری / ۱۵ اسد (مرداد) ۱۲۸۸
هجری شمسی / ۷ آگوست ۱۹۰۹ مسیحی) قطعه شعری در ۱۶ بیت، معنون

به "معما به اسم شیخ ف" با امضای "دخو" در پایان آن، به مطلع و مقطع زیرآمده است:

کیست آن پیری که غافل تیر خورد
تیر فییبی را بلا تأخیر خورد
هر جوانی کاین معما حل نمود
بادی عرفان ز دست پیر خورد
"دخو"

ملاحظات:

۱. میدانیم که "دخو" نامی است که میرزا علی اکبرخان دهخدای قزوینی، قطعات و نوشته‌های طنزی خود، تحت عنوان کلی "چرند پرند" در هفتگی صوراسرافیل منتشره در تهران و ایوردن را امضا می‌کرد.

۲. در تاریخچه که این دو قطعه شعر در دو شماره هفتگی نسیم شمال رشت نشر شده است، میرزا علی اکبرخان دهخدای قزوینی، به حالت تبعید، در فرانسه و سوئیس بوده است.

۳. ادوارد گرانویل براون، در مقدمه‌یی که بر کتاب "مطبوعات و ادبیات ایران معاصر" نوشته، قطعه‌ی معنون به "مکتوب قزوین" را از هفتگی نسیم شمال نقل کرده و آن را از میرزا علی اکبرخان دهخدای قزوینی دانسته است.

۴. شاید عدم استحکام و سستی نسبی زبان شعری این دو قطعه چنان دلالت کند که آنها را از میرزا علی اکبرخان دهخدای قزوینی ندانیم، خاصه که بعد از اشتهار و بر سر زبانها افتادن اسم "دخو" - که در قزوین ریشسفیدان محله‌ها را بدان عنوان خطاب می‌کرده‌اند - موجب آن شد که این اسم به عنوان لقبی نمادینگونه و طنزآمیز برای قزوینیان به کار رود.

۵. در تأیید آنچه در ملاحظه‌ی ۴ گذشت، تذکر این نکته جالب توجه

است که در صفحه‌های ۳-۴ شماره‌ی ۲ همین هفتگی نسیم شمال (رشت) مورخ (چهارشنبه) ۱۹ شعبان ۱۳۲۵ (هجری قمری / ۵ میزان (مهر) ۱۲۸۶ هجری شمسی / ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۷ مسیحی) قطعه‌ی است معنون به "بشارت از حضرت عبدالعظیم علیه السلام" که به امضای "هوب هوب" است. همینطور قطعه‌ی معنون به "تصنیف من کلام مناره خانم" که در یکی از شماره‌های

نسیم شمال، باز با امضای "هوب‌هوب" آمده و ادوارد گرانویل براون آن‌را در همان کتاب "مطبوعات و ادبیات ایران معاصر" نقل کرده است. حتم دارم که این دو قطعه از نوشته‌ها و سروده‌های میرزا علی‌اکبر صابر طاهرزاده که اشعار و نوشته‌های طنزی خود را "هوب‌هوب" امضا می‌کرد و در مطبوعات طنزی قفقاز به چاپ می‌رسانید، نیست.

۶. با توجه به ملاحظات ۴ و ۵ میتوان پذیرفت که آن دو قطعه شعری که با امضای "دخو" در هفتگی نسیم شمال رشت منتشر شده، از میرزا-علی‌اکبرخان دهخدای قزوینی نام‌آور به "دخو" نیست، بلکه کسی (پسا کسانی) که ذوقی شعری و نسبتاً "طنزی داشته- و شاید از اهالی قزوین بوده- این دو قطعه را سروده و "دخو" امضا کرده است. همچنانکه کسی (یا کسانی) جز میرزا علی‌اکبر صابر طاهرزاده‌ی نام‌آور به "هوب‌هوب" قطعاً سروده، آنها را "هوب‌هوب" امضا کرده و در نسیم شمال به چاپ رسانده است.

۷. با عنایت به "سوری" بودن شاعر قطعه‌ی دوم، استبعاد ندارد که سراینده‌ی این قطعه، خود میرزا سید اشرف‌الدین حسینی قزوینی‌الاصول رشتی، مدیر و ناشر هفتگی نسیم شمال باشد.

(۲)

در صفحه‌های ۵-۶ شماره‌ی ۳ هفتگی جنگل (کسما) مورخ سه‌شنبه ۶ رمضان المبارک ۱۳۳۵ (هجری قمری / ۵ سرطان (تیر) ۱۲۹۶ هجری شمسی / ۲۶ جون ۱۹۱۷ مسیحی) مسمطی در هفت بند، معنون به "ادبیات"، به امضای "دخو" و شرحی از ناشر هفتگی جنگل - میرزا غلامحسین کسامی -، به شرح زیر آمده است:

ادبیات

اثر طبع نقاد ادیب سخنور آقا میرزا علی‌اکبرخان (دخو) قزوینی که خدمات ایشان به عالم معارف و تصرفاتش در ادبیات ایران عظیم‌النتظیر است و اینک جزو مهاجرین ایران به زوایای وطن متواری است، و در دارالشورای کبری سمت وکالت داشته، و از سران آزادپخواهان به‌شمار می‌رود. ما آن وجود مبارک را از حیث اشتهار، مستغنی از معرفی میدانیم.

چون در انتشار بیانات فصیح و اشعار آبدارش بی اختیاریم، محض آنکه
قارئین کرام ما بار دیگر آن وجود محترم را به یاد آرند، ما زائیده‌ی طبع او
را که نثرا" و نظما" از نوادر زمان است، زینت صفحات جنگل مینمائیم:

مشتی اسمال به علی کار و بار را زار شده
تو بگیری پاطوق ما بچه بازار شده
هرکسی واسه‌ی خود بکه میاندار شده
علی زهتاب در این ملک پاطوقدار شده

وکیل مجلس ما جخت آقا سردار شده!

مشتی اسمال نمیدونی چه کشیدیم به حق
چقذده واسه‌ی مشروطه دویدیم به حق
پاهامسون پینه زد و پاک بریدیم به حق
یه جوون پر و پا قرص ندیدیم به حق

همه از بهر و جوون وردار و ورمال شده!

بعد از این بر سر ماها چه بلاها برسه
چه بلاها که از این خلق به ماها برسه
به‌کوش ما و تو فردا چه صداها برسه
کار این ملک از اینجا به کجاها برسه

تقی نجار و بها اوستای معمار شده!

هیچکس واسه‌ی ما بک پاپاسی کار نکرد
یه از اون خوش غیرتا ذره‌ی کردار نکرد
چه خیانتها که اون بهرگ دیندار نکرد
تا سوار خر خود شد، خرشو بار نکرد

باز بگو مشروطه از ما چرا بیزار شده!

مشتی اسمال به اون جفت سهیلات قسمه
لوطی حق و حساب دون به خدا خیلی کمه
هر کسی را که به بحرش بروی اهل نمه
مار به اینها بزنه، والله بر مار ستمه

سراسر راسته‌ی ما معدن اطوار شده!

مشتی اسفال به علی این بچه‌ها گشت لشند
 بلانسبت، بلانسبت همگی
 خلق بی‌منت و دوم کنس و بد کنشند
 به سر به لش مرده همه در کشمکشند

چون سگ و گرگ بی خوردن مردار شده!

جلتا فکر تلکه به دوصد شیوه و رنگ
 ما همه لول و پاتیلیم ز افیون و ز بنگ
 از مد جنی گرفته تا به کل مهدی پلنگ
 صاف در خور خور خوابیم همه مست و ملنگ

کی میگه ملت ایران همه بیدار شده!

"دخو"

ملاحظات:

۱. ناشر هفتگی جنگل تصریح دارد که این مسمطاز "ادیب سخنور آقا میرزا علی‌اکبر خان (دخو) قزوینی که خدمات ایشان به عالم معارف و تصرفاتش در ادبیات ایران عدیم‌التظیر است و اینک جزو مهاجرین ایران به زوایای وطن (؛ بختیاری) متواری است و در (دوره‌ی دوم) دارالشورای کبری (؛ مجلس شورای ملی) سمت وکالت داشته و از سران آزادبخواهان به‌شمار می‌رود" میباشد و ما هیچکس جز میرزا علی‌اکبرخان دهخدای قزوینی نام‌آور به "دخو" را سراغ نداریم که همگی این تصریحات و صفات درباره‌اش صدق کند. بدون هیچ شک و ذره‌ی شبهه، این مسمطاز دهخدای عزیز است.

۲. زبان شعری و تسلط سراینده‌ی آن به زبان توده و نقدهای طنزی آن از چنان جزالت و استحکامی برخوردار است که هیچ شاعری - با هر اندازه سعی صدر و گذشت هم که فرض کنیم - حاضر نمیشود نام خود را از پای آن بردارد و نام دیگری را بنویسد.

۳. پنج بند اول این مسمط، بیشتر، در کتاب "سردار جنگل" از ابراهیم فخرایی و کتاب "حیدرخان عموافلی (چکیده‌ی انقلاب)" از رحیم رضازاده‌ی ملک، و از روی کتاب اخیرالذکر، در کتاب "دهخدای شاعر" از ولی‌الله درودیان، نقل شده است.

۰۴. در بند ششم، ناشر هفتگی جنگل، کلمه یا کلماتی را حذف کرده است. با توجه به تکرار "بلانسبت" و قافیه‌ی آن بند، حدس زدن اینکه کلمه یا کلمات محذوف چه بوده، چندان مشکل نیست.
۰۵. واژه‌های عامیانه‌ی این مسقط (که بعضی از آنها اکنون متروک است) به شماره کردن بیرزد:
- مشتی: مشهدی.

باطوق: جایی که طوق (یکی از سمبلهای مراسم مذهبی) را نگه‌می‌داشتند. اصطلاحاً "به معنی محل تجمع است.

واسه‌ی: برای.

یکه: ممتاز، سرشناس.

میاندار: رهبر ورزشکاران در کود زورخانه. اصطلاحاً "به معنی رهبر و سردمدار هر گروه.

جخت: (به عنوان قید) تازه، بعد از این همه.

چقده: چقدر (چه قدر).

پاک: کاملاً.

بریدن: از نفس افتادن.

یه: یک.

نجوون: جوان

پروپا قرص: با اراده، مطمئن، قابل اعتماد.

ورمال و وردار: چپوچی، غارتگر، مال مردم خور.

بها: نگاهش کن، ملاحظه کن.

پاهاسی: (تلفظی دیگر از پناه‌آبادی = پناه‌آبادی) پولی مسین که

آقا محمدخان در پناه‌آباد قفقاز سکه زد. اصطلاحاً "به معنی

پول بی‌ارزش است.

خوش غیرت: آدم بی‌غیرت.

اون: آن (ضمیر اشاره).

بیرگ: آدم بی‌پرنسپ، آدم بی‌غیرت، آدم هر دمبیل.

سوار خر شدن: به مقام و منصبی رسیدن.

- خر را بار کردن : چپو کردن ، مال جمع کردن .
 لوطی : جوانمرد .
 به بحر کسی رفتن : در اعمال کسی دقیق شدن ، در باره‌ی کسی
 تحقیق کردن .
 اطوار : لودگی .
 گشت : همگی .
 کنش : عمل ، کردار .
 جلنا : جلته‌ها ، جلب‌ها .
 تلکه : گوشبری .
 شیوه : حقه ، تمهید .
 لول : مست .
 پاتیل : (از زور مستی یا خستگی) از پا درآمده .
 مدجنی : محمد جنی .
 کل مهدی : کربلایی مهدی .
 اهل نم : بچه‌باز ،

۶. این مسقط (از نظر زبان شعری و محتوای انتقادی آن) متأثر از مسقطی به‌گوش مشهدی از شیخ احمد بهار، در سیزده بند است که در شماره‌ی ۲۵ سال دوم هفتگی نو بهار (مشهد) به مدیریت محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، مورخ (دوشنبه) ۹ جماد‌الاولی ۱۳۳۲ (هجری قمری / ۱۴ قوس (آذر) ۱۲۹۳ هجری شمسی / ۶ دسامبر ۱۹۱۴ مسیحی)، در جریان انتخابات دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی، چاپ شده است.

سه بند اول این مسقط، برای مقایسه‌ی زبان و محتوا، به‌نقل بیرزد:

"داش غلم واز دوبره شوری به‌پا رفته مکن
 کار داشا به علی واز روبرا رفته مکن
 ای روزا دودوای مشروطه‌ها رفته مکن
 و از برار وقت شلار بچه‌ها رفته مکن

داش غلم اقبال اقبال وکیلا رفته مکن.

کار ماهاره ببین داش به کجاها رسیده
از وزیرا و وکیلا چه به ماها رسیده
بزی گوشای کر ما چه صداها رسیده
از نفهمی به سر ما چه بلاها رسیده

که مقال همی روزنامهها رفته مگن .

داش فلم ای چه بساطه که وزیرای ایرون
غافلن از حال ما بیچرهها بی او و نون
ای بررار چارساله دزغاله ای راه خراسن
نعتنن وردارن ای یک دوتا دزد ر زمیون

دزد بگیری با هو ترکمنها رفته مگن .

۰۷ . یکی دو بندی از مسقط "روس فیل، آنگل فیل، آلمان فیل"، سروده‌ی

میرزا سید اشرف‌الدین قزوینی‌الاصول رشتی مشهور به "نسیم شمال" از این
فیل هرچند در این ملک کم است
بلکه مرحوم شده، در عدم است
کسرگدن را ز وفاتش چه غم است
به همان جفت سهیلات قسم است

خاک ایران شده ویران ز سه فیل

روس فیل، آنگل فیل، آلمان فیل

داش حسن خیلی دویدم به علی
رنج بسیار کشیدم به علی
یک وطن‌دوست ندیدم به علی
تازه این شعر شنیدم به علی

خاک ایران شده ویران ز سه فیل

روس فیل، آنگل فیل، آلمان فیل .

آینده؛ توضیح‌تازه‌ای از آقای ولی‌الله درودیان رسیده‌است و معلوم کرده‌اند
که این شعر در روزنامه دیگری هم چاپ شده بوده است. نوشته ایشان در
شماره بعد می‌آید.